

دو نویسنده زیر یک سقف

از دواج با یک نویسنده جهنم است

کلیشه‌های دیگر: اگر شما زنی هستید که با یک نویسنده از دواج کرده‌اید، زندگی رمانتیکی دارید، اگر یک مرد هستید و با یک نویسنده از دواج کرده‌اید، زندگی وحشتناکی دارید. زمانی که نویسنده‌ها با یکدیگر ازدواج می‌کنند، زندگی خانوادگی آن‌ها بر اثر رقابت فرسوده می‌شود.

این فشار روحی را اضافه کنید؛ رمان‌نویسان اغلب از نیمی از یک زندگی خانوادگی برخوردارند، زیرا شخصیت‌هایی که آن‌ها خلق می‌کنند جانشین افراد خانواده شده

و نسبت برخی از آنان با نویسنده از نسبت خونی مهم‌تر می‌شود. بنابراین، احتمالاً، دو رمان‌نویس در یک خانواده مشکلاتی خواهند داشت که انسان به هیچ وجه نمی‌تواند تصورش را بکند. و تمام این‌ها در شرایطی است که بسیاری از رمان‌های موفق درباره روابط زناشویی‌یی نوشته شده‌اند که متزلزل هستند و اگر هنوز متلاشی نشده باشند، ممکن است بگویند تعجبی ندارد.

اما تعدادی از زوج‌های نویسنده‌یی که من با آن‌ها صحبت کردم اشتباه بودن این کلیشه‌ها را به اثبات می‌رسانند. این بدان معنا نیست که آن‌ها کنار هم می‌نشینند و با یکدیگر شوخی می‌کنند و صحبت‌های دلنشین رد و بدل می‌کنند، بلکه آن‌ها بدون استثناء حامی یکدیگر بوده و به خاطر دیگری احساس غرور می‌کنند، هر همسری دیگری را به‌عنوان اولین خواننده خود توصیف می‌کند. (یک زن و شوهر که باهم روی یک کتاب کار می‌کنند، اغلب داستانی متفاوت برای گفتن دارند. از ازدواجی که فشارهای طاقت‌فرسایی را به دلیل کار با یکدیگر به‌وجود می‌آورد، اما این یابوهای نویسنده‌گان ستون‌های شایعات است).

جان گریگوری دان^۱ نویسنده می‌گفت که او و همسرش چون دیدیون^۲ به‌طور قطع اولین خواننده آثار یکدیگر هستند. او اضافه کرد، هر یک از ما کاملاً به‌کاری که دیگری انجام می‌دهد واقف هستیم یا دوست داریم باشیم. ما ویراستاران دقیق و تیزبین یکدیگر هستیم. با این که این عشق، طبق ضوابط حرفه‌یی است، اما مطمئناً عشق است.

کاساندر اکینگ^۳، رمان‌نویس، ورق‌های نوشته‌هایش را روی بالش‌اش می‌گذارد تا شوهرش پت کانروی^۴ به هنگام شب در رختخواب بخواند. پت مطالب خود را با دست روی کاغذهای زردرنگ می‌نویسد و هنگام ظهر روی پله‌ها می‌گذارد تا کاساندر را برای او در کامپیوتر تایپ کند.



می‌توانند با این واقعیت کنار بیایند. اما من و الیس عامل یابان بخش نازاحتی‌های عصبی یکدیگر هستیم. من علاقه بسیاری به ساختار دارم؛ او بسیار بصیر و دارای قدرت درک ناگهانی است. او کارش را برای من بلند می‌خواند و من نمی‌توانم تحمل کنم. اما این عالی است. من ده صفحه از نوشته‌هایم را به او می‌دهم و زمانی که نکته بی‌ربطی وجود داشته باشد، آن را می‌بیند. او با خواندن نوشته‌های من، نکاتی را که هرگز به آن فکر نکرده بودم به من نشان می‌دهد. نوشتن حاصل تنهایی است، اما پس از تنهایی، او اولین خواننده من است و واقعاً آرام، باوقار و باهوش است.»



تمام این‌ها به‌نظر لذت‌بخش و صمیمانه است، و روی هم رفته همین‌طور است که به‌نظر می‌رسد اما دنیای ادبیات پر از زوج‌های نویسنده‌بی است که بداقبالی‌های فراوانی برایشان پیش آمده است. دست‌کم آنانی که ازدواج و زندگی‌های‌شان توسط بیوگرافی نویسان انتخاب شده است. در دوره معاصر، شاید بتوان از زندگی دو شاعر، سیلوپا پلات و تد هیوز نام برد. هیوز با زن دیگری فرار کرد و متهم به فرونشاندن استعداد و خرد کردن شخصیت پلات شد. سیلوپا پلات نیز اقدام به خودکشی کرد. نویسندگان به‌طور ذاتی یک بی‌اختیاری و فشار برای بیان همه چیز دارند. اما هیچ کس واقعاً نمی‌داند پشت در خانه دیگری چه می‌گذرد.

پانوش:

۱. John Gregory Dunne، نویسنده آمریکایی. از آثار او *Playland* و *Monster: Living off the big Screen*
۲. Joan Didion، رمان‌نویس و مقاله‌نویس آمریکایی و تحصیل‌کرده دانشگاه کالیفرنیاست. اولین رمان وی *Play It as It Lays* (1970) و از دیگر رمان‌های وی *The Last Thing He Worried* (1979) او چندین مجموعه مقاله نیز دارد. از جمله *The White Album* (1979).
۳. *Cassandra King*، نویسنده آمریکایی. در دانشگاه الایاما تدریس می‌کند و ساکن کارولینای جنوبی است. رمان وی *The Sunday wife* (2002) نام دارد.
۴. *Pat Conroy* (1945-)، نویسنده آمریکایی و اولین کتابش *The Boo* (1983). از دیگر کتاب‌های او *My Losing Season* (1991) و *Discipline* (2002).
۵. *Book Tour*، برنامه گردش با کتاب که در اروپا و آمریکا مرسوم است و نویسندگان به دلیل استقبال خوانندگان از کتاب‌های‌شان به شهرهای مختلف سفر کرده و جلسات قرائت و پرسش و پاسخ برگزار می‌کنند. طی این جلسات، خوانندگان از نزدیک با ذهنیات، عقاید و انگیزه‌های نویسنده مورد علاقه خود آشنا شده و اغلب، نسخه خریداری شده خود را به امضای نویسنده آن می‌رسانند.
۶. *Faye Kellerman*، نویسنده آمریکایی کتاب‌های *Ritual Bath* (1999) و *Stone Kiss* (2002).
۷. *Johnathan Kellerman*.

می‌کند؛ ما طرفداران یکدیگر هستیم. نه منتقد. اما گاهی اوقات یکی از ما باید به دیگری بگوید، آن شخصیت به‌در نمی‌خورد.

الیس زیبولد هم دو کتاب در فهرست کتاب‌های پر فروش دارد، و یک همسر نویسنده، گلن دیوید گلد *Glen David Gold* که یک رمان‌نویس تحسین‌برانگیز است. الیس می‌گوید: مردم مایلند ببینند وقتی دو نویسنده با یکدیگر زندگی می‌کنند، مشکلاتی وجود داشته باشد؛ زیرا در این صورت بهتر به‌نظر می‌رسد. این، از بیرون، زندگی عجیب‌تری است تا وقتی که شما به‌طور واقعی این چنین زندگی می‌کنید. بخشی از هیجان دو نویسنده که با یکدیگر زندگی می‌کنند این است که هر یک از این ذهن‌های خلاق به شیوه متفاوتی فعالیت کنند. الیس زیبولد می‌گوید: امن ممکن است زمانی که نیاز به پاسخی فوری دارم بخش کوتاهی از کارم را به او نشان بدهم. یا منتظر بخش بزرگتری شوم چون من اساساً مایلم آن را برای خودم نگهدارم. من دوست دارم کارم را با صدای بلند بخوانم؛ او مایل است آن را روی صفحه کاغذ ببیند. زیبولد درباره استخوان‌های دوست‌داشتنی می‌گوید: «فصل اول آن را پیش از ازدواج‌ام نوشتم و آن را پای تلفن برای گلن خواندم و او گفت: ادامه بده. فوق‌العاده دلسوز و یشتیان بود، که این خصلت او برای من بی‌نهایت اهمیت داشت. او یک مشاور تمام‌عیار بود.»

همسر او آقای گلد می‌گوید: «افرادی که زندگی با یک نویسنده را رمانتیک می‌دانند، اغلب اوقات

زمانی که خانم کینگ یک تور کتاب^۲ را در پیش گرفت، شوهرش راتنگی وی را به‌عهده گرفت. هنگامی که در جلسه قرائت داستان از وی سؤال شد که آن راننده چطور معرفی می‌شود، او گفت، آقای کاساندراکینگ.

زندگی فی کلرمن^۶ و جاناتان کلرمن^۷ همکاری و مشارکت است. هر یک از آنان به نوشتن درباره علوم مشغول شد. فی دندانیزتکی بود که هرگز طبابت نکرد و شوهرش روان‌شناسی بود که به شغل خود می‌پرداخت. فی کلرمن می‌گفت: «مانحود بیان افکار را مورد بحث قرار نمی‌دهیم. همسرم سختگیرترین ویراستار خودش است. و من هم برای خودم توصیه‌های او را در بسیاری از موارد به‌کار می‌گیرم. در مورد آن تأمل می‌کنم، اما او حشم و گوش دقیق و هوشیاری دارد. او بهترین دوست و بهترین طرفدار و پشتیبان من است.» (آخرین رمان وی *Stone Kiss* از انتشارات *Warner Books* در ماد گذشته در فهرست کتاب‌های پر فروش *Times* بود).

آقای کلرمن به خاطر می‌آورد، زمانی که او شروع به نوشتن کرد، شب‌های بی‌روح و سردی داشتیم و حالا آقای کلرمن احساس می‌کند زندگی با یک رمان‌نویس لذت‌بزرگی است زیرا او معنای بلند شدن او در ساعت سه بامداد، برای اضافه کردن مطلبی در کامپیوتر را درک می‌کند. او می‌گوید: «ما برای کمک به یکدیگر آن‌جا هستیم» و اضافه